



Heidegger's Attitude in Kant and Problem of Metaphysics to the Temporal Aspect of Images in Kant's Pre-Critique and Critical Period

Seyed Sam Ghazanfari* | Farideh Afarin**

Received: 2021/01/01 | Accepted: 2021/06/30

Abstract

Kant, in his pre-critical works like *Reflections on Anthropology* and *Lectures on Metaphysics*, considers some aspects of images that are not followed in the *Critique of Pure Reason*. Instead, in the first critique, he makes us face some new aspects act of the imagination. In this research, through the analytic-descriptive method, we study the relationship between time, image, synthesis, in Heidegger's Kant and the *Problem of Metaphysics* which can give imagination an ontological aspect. Heidegger also tries to show the coherence and continuity between these two periods, which are not apart from each other. Heidegger's interpretation relies on syntheses and his references to pre-critical works show the imagination as a unifying faculty for sensibility and understanding and make new images that are related together. He shows in the first critique, that there is a correlation and continuity between the form of presentation, (Darstellung), and the perceptual representations, (Vorstellung). Different images are formed on



* Graduate of M.A in Art Studies, Faculty of Art, University of Semnan, Semnan, Iran. | sam.ghazanfari@semnan.ac.ir

** Assistant professor, Art Studies Department, Faculty of Art, University of Semnan, Semnan, Iran. (Corresponding author). | Fafarin@semnan.ac.ir

□ Ghazanfari, S. S., & Afarin, F., (2021). Heidegger's Attitude in Kant and Problem of Metaphysics to the Temporal Aspect of Images in Kant's Pre-Critique and Critical Period. *Journal of Philosophical Theological Research*, 23(88), 99 -128.
doi: 10.22091/JPTR.2021.6427.2462

□ Copyright © the authors

This article is extracted from M.A thesis in Art Studies, written by the first author under the supervision of the second author in the faculty of Art, University of Semnan.



the ground of the pure image of time and have a direct relation to the synthesis. In addition to this, schema-images are not like perceptual images, but as pure future, are the basis of thought-experience, precisely cognition-intuition. The transcendental schematism is the continuous basis of both experience and thought, which is indeed the common and unknown root between sensibility and understanding of knowledge. The transcendental schematism is the pure time that becomes the basis of our knowledge. It brings together two sources, sensibility and understanding, the two branches of human cognition that perhaps share a common, but to us unknown, root (B 29). Sensibility provides the mind with intuitions it receives from the senses, whereas understanding contains the concepts necessary to process this sensory information. Both forms of knowledge are necessary for all cognition. Now cognition (*Erkenntnis*) is quite distinct from thought in general. Although it is possible to think (*Denken*) without sensory information, our concepts remain empty and no cognition has occurred: we have only “played with representations (*Vorstellungen*)” (B 195).

For cognition to occur, all thought must relate, directly or indirectly, to sensibility (B 33): our concepts must be made sensibly concrete. “If cognition is to have objective reality, that is, a connection to an object,” argues Kant, “then the object must be capable of being given in some manner” (B 194). “Being given,” is what Kant means by *Darstellung*: the horizon of time is representations of object = x. Conceptual representations of the object = x are necessary to cognition. Pure time is a horizon of time that forms different images as images of notions of concepts. By placing the subject and subjective knowledge with *Dasein*, Heidegger accentuates the horizon of time and holding open the horizon as *dasein* to others. *Dasein* creates an image for now and leaves behind the images of throwing possibilities. As a result, the point of intersection of all the discourses can be expressed in such a way that the three Kantian syntheses correspond to the three aspects of time, temporality related to the forms of existence. schema-image is the pure-image-of-time of ontological determinism in the forms of existence. *Dasien* acts as Kant’s imagination based on images and relations that seem visually pictorial, and performs these relations and creates images. For Heidegger, therefore, imagination means performing the visual-time-relations, which is related to the pure image of time. These pictorial or visual relations refer to seeing or throwing to the form of presenting if something, like x, appears; relationships that make the image of phenomena appear as something and something else. Based on the temporal aspect, we can say the function of imagination is forming to the present, past, and future dimension of time which is corresponded to the *dasein*’s forms of existence.

Keywords

image, synthesis, time, imagination, Kant, Heidegger.



نگوش هایدگر در کتاب «کانت و مسئله مابعدالطبیعه» به وجه زمانی تصاویر در دوره پیشانقدی و نقدی کانت

سید سام غضنفری * | فریده آفرین **

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۰۹ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۱۲

چکیده

هدف پژوهش، بررسی ارتباط تصاویر با ادراک حسی و شناخت از نظر کانت و تفسیر هایدگر از آن است. این تصاویر در حالی که وجه ذهنی و معرفت‌شناختی دارند، حین تفسیر هستی‌شناختی هایدگر با تأکید بر قوه تخیل و کش‌های آن به نحوی به کار می‌آیند که توجیه‌گر مواجهه دازاین با امکان‌های جهان باشند. پرسش این است که چگونه تصاویر ذهنی در ادراک و شناخت کانت - با وساطت تخیل - به روابط تصویری در اگزیستانس تبدیل می‌شوند. در این تحقیق، از روش توصیفی-تحلیلی، برای شرح آرای کانت و خوانش هایدگر از آن، استفاده شده است. به نظر می‌رسد کتاب هایدگر (کانت و مسئله مابعدالطبیعه)، با تأکید بر ماهیت تصاویر و ارتباط با ترکیب تخیل، نشان‌دهنده پیوستگی میان دو دوره پیشانقدی و نقدی کانت است. نتیجه تحقیق نشان می‌دهد که تفسیر هایدگر از تصاویر کانتی، معروف ماهیت تخييل نه تنها به منزله یک قوه، بلکه به معنای وحدت بخش دو منبع اصلی شناخت (حساسیت و فهمه) هستند؛ این اشتراک از نظر ارتباطی زمانی مدقّق نظر قرار می‌گیرد. تفسیر هستی‌شناختی هایدگر نشان می‌دهد که تصاویر به معنای اجرای روابط تصویری (نگریستن به منزله چیزی یا چیزی دیگر) ماهیتی زمانی دارند و با ترکیب‌های سوبرکتیو شناخت متناظر هستند. بر این اساس، عملکرد تخييل - از حیث ترکیبی آن تصویری - دارای حیث زمانی حال، گذشته و آینده است که مطابق با واژگان هایدگر، نظیر حیث زمانی دازاین در مواجهه با امکان‌هاست.

کلیدواژه‌ها

تصویر، ترکیب، زمان، تخیل، کانت، هایدگر.

* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد پژوهش هنر، دانشکده هنر سمنان، سمنان، ایران.

** استادیار گروه پژوهش هنر، دانشکده هنر سمنان، سمنان، ایران. (نویسنده مسئول)

□ غضنفری، سید سام؛ آفرین، فریده. (۱۴۰۰). نگوش هایدگر در کتاب «کانت و مسئله مابعدالطبیعه» به وجه زمانی تصاویر در دوره پیشانقدی و نقدی کانت. *فصلنامه پژوهش‌های فلسفی-کلامی*. (۸۸) ۲۳، ۱۲۸-۹۹.

۱. این مقاله برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد پژوهش هنر با عنوان «تحلیل بنای تختی امر واقعی در فلسفه و زیباشناسی کانت با نگاهی به عکاسی» است که به قلم نویسنده اول - به راهنمایی نویسنده دوم - در دانشکده هنر دانشگاه سمنان انجام شده است.



مقدمه

با ورود به رنسانس با چرخش از ایده به تصویر، «تغییر نگرش از تصویر به مثابه کذب= [نمود] به سوی تصویر به مثابه حقیقت» (Nancy, 2005, p. 80) اتفاق می‌افتد و تا روشنگری ادامه می‌یابد. بدین ترتیب، طین افلاطونی نگریستن به جهان و منظر نگریستن به آن تغییر می‌کند. در دوره روش‌نگری، در ادامه این چرخش، می‌توان گفت کانت یک پدیدارشناس است که در باره پدیدار و شروط پدیدارشدن^۱ آن در سوژه، بحث می‌کند. نزد کانت به جای ایده و نمود افلاطونی با تفکیک نومن و فنومن، از دوگانه ذات و نمود به سمت شرایط پدیدارشدن و پدیدار حرکت صورت می‌گیرد. با دخالت تخیل در فعل پدیدار کردن پدیدار و از صورت نمایش تا صورت بازنمایی تصاویری شکل می‌گرد. بر این اساس، رویکرد کانت به تخيّل در نقد اول فراهم‌کننده احترامی برای این قوه است که هرگز پیش تر وجود نداشت (9). (Makkreel, 1999, p. 9).

کانت خود تخیل را از قوه‌ای صرف برای ساخت تصاویر ارتقا داده و از قدرت تصویرسازی آن فرصتی برای شکل دهی به ادراک بهره جسته و آن را جزء مقوم ادراک قرار داده است. پرسش این پژوهش پرسش در باب چیستی و چگونگی شکل‌گیری تصویرهایی است که حول ادراک حسی و در سیر شناخت برای اول بار شکل می‌گیرند، یا اینکه شکل گرفته‌اند و شکل خواهند گرفت. از آنجا که این شکل‌گیری تصاویر در ادراک و شناخت، صورت‌های مختلفی به خود می‌گیرند، سخن‌های مختلفی از تصاویر تشکیل می‌شود. تصویرهای کانتی در مرحله ادراک و شناخت در ذهن اتفاق می‌افتد، اما آیا نزد هایدگر هم بدین طریق مسئله مطرح می‌شود؟ قطعاً باید مسیر دیگری را پی بگیریم. چون دازاین اسیر فرمان ذهن نیست. دازاین با دریافت، بازتولید و بازشناسی ذهنی خود نیست که داده‌های جهان خارج را می‌کشد و به آنها شکل می‌دهد و به پدیدار ذهنی خود جامه اُبُره می‌پوشاند، بلکه شهود بی‌واسطه برای او همان دریافت و در نهایت ادراک پذیری^۲ است. او بر اساس تصاویر ذهنی عمل نمی‌کند، بلکه بر اساس روابطی که تصویری‌اند، عمل می‌کند و تصویر می‌سازد. او بر اساس تصاویر ذهنی فهم نمی‌کند، بلکه بر اساس روابطی که تصویری‌اند، عمل می‌کند و ضمن عمل می‌فهمد و تصویری از فهم او تشکیل می‌شود. به همین دلیل، حوزه‌هایی که کانت با ترتیب منطقی پیش برده بود، اینجا نزد هایدگر- بر اساس مباحث کانت^۳- ماهیتی زمانی به خود می‌گیرند.

1. apparition

2. percievability

۳. به نظر کانت، یک زمان شمردنی وجود دارد که با مکان و عدد در بحث مقولات و اصول فاهمه مرتبط است. یک زمان کلی مفهومی که فهم زمان شمردنی را از طریق مقایسه با خود (زمان کلی) ممکن می‌کند. شهود کثرتی در زمان و مکان و شهود کثرت زمان و مکان هم یک سخن دیگر از زمان است. زمان به منزله فرم محض شهود است. شاکله‌ها هم تنظیم زمان سلسله‌های نامتجانس را به عهده می‌گیرند.

هایدگر در دو اثر کانت و مسئله مابعدالطیعه و تفسیر پدیدارشناسی نقد عقل ممحض کانت - به شکلی ویژه - نقد اول و قوه تخیل را بررسی و تفسیر هستی شناختی می‌کند و نقش آن را در شناخت هستی شناختی برجسته می‌کند.^۱ این نوع تفسیر درباره هدف و یک سویه‌نگری آن به نفع عملکرد تخیل و نقش بنیادین آن، چالش‌های متعددی برانگیخته است. او در مقدمه کانت و مسئله مابعدالطیعه، هدف خود را از تفسیر نقد اول پژوهشی در باب پی‌ریزی بنیاد مابعدالطیعه و طرح مسئله آن همچون «هستی شناسی بنیادین» بیان می‌کند. طبق تعریف وی، هستی شناسی بنیادین، مابعدالطیعه دازاین انسانی است که لازمه تحقیق امکان [خود] مابعدالطیعه است (Heidegger, 1997, p. 1).

فارغ از مسائلی که حول خوانش هایدگر از نقد اول وجود دارد، در این پژوهش برآئیم که از خلال تفسیر او و نقشی که برای تخیل کانتی قائل است، به موضوعی پیردازیم که به نظر می‌رسد کمتر بدان توجه شده و یا در راستای اهداف دیگری بدان اشاره شده است. عموماً چه در بررسی نقد اول و بهویژه در بخش «استنتاج استعلایی» و چه در بررسی خوانش هایدگر، به ماهیت تصویر و عملکرد آن، چندان التفاتی نشده و یا صرفاً با اشاره به وجه تجربی آن کم‌همیت قلمداد شده است. توجه اصلی معطوف به شاکله‌سازی و عملکرد مولّد تخیل و وجه استعلایی آن است. از این‌رو، می‌توان ادعا کرد که هایدگر برای ایجاد هستی شناسی بنیادین و مابعدالطیعه دازاین انسانی، وجه تجربی و استعلایی تخیل را با هم و در معیّت هم تفسیر می‌کند. او برای تحقیق این هدف، به برخی آثار پیشانقدی^۲ کانت نیز رجوع می‌کند. او در اثر کانت و مسئله مابعدالطیعه - پیش از بررسی ماهیت شاکله‌ها و عمل شاکله‌سازی - تفسیری از تصویر و انواع آن ارائه می‌دهد که با کند و کاو در ماهیت و عملکرد ترکیب‌های سه‌گانه، فاصله میان تصویر و شاکله و به عبارتی، ارتباط ناگستینی میان نقش بازتولیدی و مولّد تخیل در فلسفه استعلایی، بهتر درک می‌شود. بر این اساس، می‌توان گفت آثار دو دوره پیشانقدی و نقدی کانت و محتوای آنها کاملاً از یکدیگر منفصل نیستند و نمی‌توان آنها را دو منظمه بی ارتباط در نظر گرفت. برای پیشروی اهداف مذکور در این پژوهش بخشندهایی در نظر گرفته شده که عبارتند از:

۱. قدرت صورت‌بخش / سازنده، تصویر و زمان در آثار پیشانقدی کانت؛
- ۱.۱. تخیل مولّد بازتولیدی در آثار پیشانقدی کانت.
- ۱.۲. تخیل مولّد، بازتولیدی و ترکیب در نقد اول.

۱. در منابع فارسی برای سایقه این مباحث، نک: عبدالکریمی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۹ و مجتبه‌ی، ۱۳۸۷، ص ۸۱.
۲. فردیک کاپلستون، اصطلاح «پیشانقدی» را اصطلاحی فنی می‌شمارد که به معنای «غیر‌نقضی» نیست؛ بلکه نشان‌دهنده دوره‌ای است که کانت - کم و پیش و البته غیرکرکورانه و انتقادی - پیرو فلسفه و لفظ بود و طی سال‌های دهه ۱۷۶۰، نگاه انتقادی او به نظام ولغی- لایپزیتسی شدت‌گرفت و در پایان آن دهه، نظر نقادی او به ظهور می‌رسد (نک: کاپلستون، ۱۳۹۳، ص ۲۰۷).

۲. رابطهٔ ترکیب، تصویر و تخیل نزد هایدگر.

۱. رابطهٔ تخیل، تصویر و زمان.

لازم به ذکر است که با عنوان و تأکیدات این مقاله، پژوهش مشابهی به زبان فارسی نگارش نیافته است. برای گردآوری اطلاعات مربوط به بخش‌ها افرون بر کتب کانت و هایدگر به پژوهش‌های گروی،^۱ دیک^۲، لون،^۳ مکریل^۴ و مترن^۵ در زمینهٔ تخیل و تصویر کانت و خوانش هایدگر از آن رجوع شده که اطلاعات آنها در فهرست منابع ذکر شده است.

۱. «قدرت صورت‌بخش/سازنده»، تصویر و زمان در آثار پیشانقدي کانت

برای بررسی تصویر در فلسفهٔ کانت، معمولاً از بین آثار پیشانقدي به یکی از درس‌گفتارهای مابعدالطبیعهٔ یعنی «مابعدالطبیعهٔ ال. یک»^۶ و به نقد اول، «استنتاج استعلایی»^۷ و «شاکله‌سازی» توجه می‌شود. با تمرکز بر رابطهٔ زمان و تصویر، ابتدا به انواع تصویر و رابطهٔ آن با تخیل در مابعدالطبیعهٔ ال. یک می‌پردازیم. کانت در این درس‌گفتار به سه حالت «شکل‌گیری تصویر»^۸ اشاره می‌کند که این سه حالت در نهایت از سه نوع «ترکیب»^۹ در «استنتاج سوبِرکتیو»^{۱۰} در نقد اول حکایت دارند (Makkreel , 1999, pp. 15-16).

افرون بر این، در بررسی ریشهٔ «تصویر» و «قدرت صورت‌بخش» از خلال بررسی دیگر محققان، به مطالبی از دیگر آثار پیشانقدي با عنوان درس‌گفتارهای انسان‌شناسی و تأملاتی بر انسان‌شناسی نیز بر حسب نیاز اشاره می‌شود. در مرحلهٔ بعد به نحوی موّجّز به دو منبع شناخت و سپس سه منشاء سوبِرکتیو آن اشاره می‌کنیم و بر انواع تخیل و عملکرد آن متمرکز می‌شویم و از خلال آن نقش تخیل و اهمیت آن را طبق تفسیر هایدگر مطالعه کرده و در نهایت به تفسیر او از ماهیت و عملکرد تصویر و رابطه

1. Goy

2. Dyck

3. Lennon

4. Makkreel

5. Matherne

6. این درس‌گفتار مربوط به میانه دهه ۱۷۷۰ است و نقش بزرای در دیدگاه‌های کانت در سال‌های متنه‌ی (دههٔ سکوت) به ارائه نقد اول دارد.

7. *Metaphysics L1*8. *Transcendental Deduction*9. *Image Formation (Bildung)*10. *Synthesis*11. *Subjective Deduction*

محصول ترکیب‌های سه‌گانه سوبژکتیو با آن می‌پردازم. کانت در مابعدالطبيعه^۱ ایک و در بخش روان‌شناسی، پیش از مطرح کردن انواع تصویر، ذیل دسته‌بندی کلی قوای ذهنی^۲ سه کارویژه را به قوا (در حالت خود-فعالی و منفعل^۳) نسبت می‌دهد که عبارتند از بازنمایی‌ها،^۴ امیال^۵ و احساس لذت و الم.^۶ سپس این‌گونه شرح می‌دهد که قوه بازنمایی‌ها^۷ یا همان قوه شناخت^۸ در برگیرنده دو سطح دانی و عالی است؛ سطح دانی و منفعل آن، قدرت بازنمایی‌ها متأثر از شئ^۹ (عین) و سطح عالی آن قدرت بازنمایی از درون خودمان است. به همین ترتیب، دو قوه دیگر نیز در دو سطح عالی و دانی فعالیت‌های ویژه خود را دارند. بخش دانی و منفعل همه قوای ما از حس‌پذیری^{۱۰} (و در مواجهه با عین) و بخش عالی همه قوا از جنبه عقلی^{۱۱} (واز درون نفس) ناشی می‌شود (Kant, 1997, pp. 47-48).

جنبه فعال قواربطة چندانی با حساسیت انسان ندارد، حساسیت جنبه منفعل دارد و ممکن است، در ارتباط با دیگر قوا از این جنبه تأثیرگذار باشد. با تمرکز بر «وجه حسی قوه شناخت به طور اخص»^{۱۲} شرح بیشتری درباره قوه حسی شناخت و در پی آن قوای گوناگون مرتب با آن، وجود دارد. کانت، وجه حسی قوه شناخت را بر حسب بازنمایی‌های آن به دو گروه اصلی به نام‌های «بازنمایی‌های احساسات، قائم به خود احساسات»^{۱۳} و «[بازنمایی‌های] قوه صورت‌بخش / سازنده» و به تعبیر دیگر، «تصوره» تقسیم‌بندی می‌کند.

در باب احساسات هنگامی که حواس ما به وسیله عینی متأثر می‌شود، بازنمایی از آن شکل می‌گیرد، اما مسئله این است که تأثیر حواس ما به طرق گوناگونی صورت می‌گیرد. ارگان‌های ما (حس‌پنج گانه^{۱۴} ما یا کل بدن) این تأثرات را دریافت می‌کند. می‌دانیم همه شناخت ما تنها از حواس ما و ارگان‌های وابسته به آن نشأت نمی‌گیرد، بلکه فاهمه با تأثیر بر حواس در شناخت دخیل است (Kant, 1997, pp. 50-51). ما به واسطه حواس تنها قضاوت‌های مفردی در اختیار داریم، اما مفاهیمی نظری «علت و معلول» و آنچه سبب می‌شود که حکم کاملی ارائه دهیم، در اختیار نخواهیم داشت. بازنمایی‌های پدید آمده تنها حاصل حواس است، اما اگر ما بخواهیم آن را بسط دهیم و به شناخت نائل آییم، نیاز به قوه‌ای است که کانت آن را «قوه صورت‌بندی تخیل» می‌نامد؛ این قوه عملی انجام می‌دهد که تنها دریافت حسی صرف نیست. همچنین

1. mental faculties
2. passive or self-active
3. representations
4. desires
5. feeling of pleasure and displeasure
6. faculty of representations
7. cognition
8. sensibility
9. intellectuality
10. On the Sensible Faculty of Cognition in Particular
11. Representation of the Senses Themselves

این قوه از آن‌جا که با «حس» در ارتباط است، پدیدآورنده بازنمایی‌های است که به سه زمان حال، گذشته و آینده معطوف است. با این حال، آنچه وجه حسی شناخت انجام می‌دهد، متفاوت با مداخله قوه فاهمه و تعقل در شناخت است. همچنین سه زمان حال، گذشته، آینده از ارتباط وجه حسی شناخت با قوه صورت‌بندی تخیل به صورت درونی حس می‌شود.

آیا همیشه حس یا حواس ما با عینی حاضر روبه رو می‌شود. شیوه قوه حسی در رویارویی با آنچه حاضر و غایب یا آنچه «داده شده»^۱ و «ساخته شده»^۲ متفاوت است. مشالِ کانت در برآرد دسته اول، یعنی آنچه «داده شده» و بازنمایی خود احساسات (بازنمایی احساسات بر حسب خود احساسات) ارائه نمونه‌ای از چشایی و راجع به دو مزءهٔ ترشی و شیرینی، یعنی تأثیر مستقیم احساسات از «عین حاضر» است.

او در بابِ دسته دوم، به تصویر خانه‌ای از پیش مشاهده شده، اشاره می‌کند. از آنجا که «عین غایب» است، این بار با اتكا به ذهن البته، بر اساس دریافت‌های قبلی قوای حسی که از شئهٔ متاثر شده، «ساخت» خانه در ذهن صورت می‌گیرد و آن را نزد خود [در درون] حاضر می‌کند (Kant, 1997, p. 49). در مجموع، توضیح سرهمناسخن و آرایش و نحوه کل‌سازی و معنابخشی به تصویر چیزهای حاضر، به سه قوه دیگر بستگی دارد: ۱) قوه سرهمناسخ (تخیل)؛^۳ ۲) قوه گُل‌ساز؛^۴ ۳) قوه معنابخشی.^۵ همچنین خود («قوه سرهمناسخ»)، به سه توانایی دیگر وابسته است که عبارتداز: (الف) قوه مصوّرسازی؛^۶ (ب) قوه انگاره‌سازی؛^۷ (پ) قوه انتظار پیشین.^۸ کانت همه این قوای اخیر مرتبط با قوه سرهمناسخ تخيّل را به قوه صورت‌بخش/سازنده در ارتباط با وجه حسی شناخت، وابسته می‌داند و آن را از قوه تعقل مجرّاً می‌کند (Kant, 1997, pp. 49-50).

در مجموع و به ترتیب اهمیت، قوا و قدرت‌هایی که در صورت‌بخشی و شکل‌دهی به تصاویر نقش دارند، عبارتند از «قدرت یا توانش صورت‌بخش»^۹ فی‌نفسه^{۱۰} و «قدرت مصوّرساز»؛^{۱۱} «قدرت تقلیدی»؛^{۱۲}

1. given

2. made

3. fictive faculty

4. faculty of composing

5. signifying

6. illustration

7. imagining

8. anticipating

9. formative power in itself

عبدالکریم رشیدیان در نقد سوم معادل («قوه سازنده») را برای این اصطلاح برگزیده‌اند.

۱۰. مفهوم «قدرت یا توانش صورت‌بخش» در آثار پیشانقدی جنبهٔ معرفت‌شناختی دارد و به منبعی برای تولید خودانگیخته بازنمایی‌های ذهنی اشاره می‌کند. این نیروی مولد آگاهی و منع تولید خودانگیخته بازنمایی‌ها، در دو سطح «حسی» و «مفهومی» عمل می‌کند (Goy, 2010, p. 29).

11. Abbildungskraft

12. Nachbildungskraft

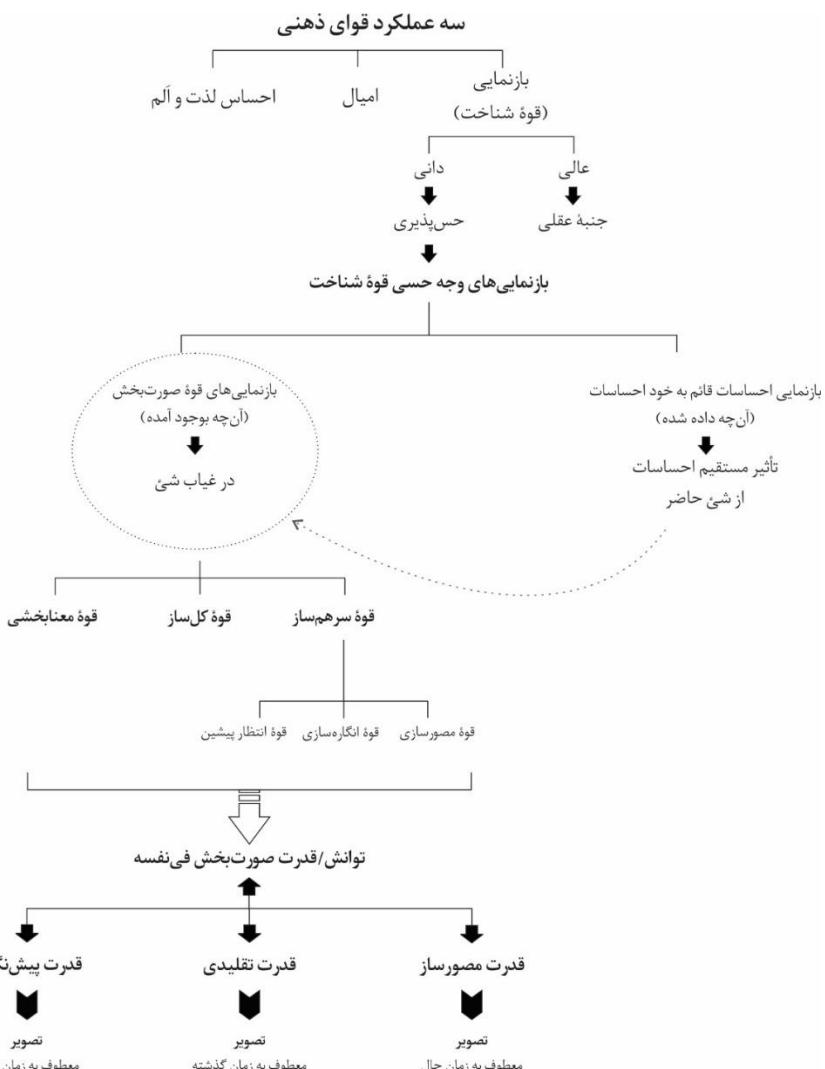
(قدرت پیش‌نگری)^۱ (Kant, 1997, p. 49). که وجه تجربی تخیل را می‌سازند. پیش‌تر گفتیم که وجه حسّی شناخت در ارتباط با قوهٔ صورت‌بخش/سازندهٔ تخیل، درک زمانمند را از وجه تجربی رقم می‌زند، از این‌رو، ۱) بازنمایی‌های قوهٔ مصوّرساز^۲ معطوف به زمانِ حال؛ ۲) بازنمایی‌های قوهٔ تقليیدی^۳ معطوف به گذشته؛ ۳) بازنمایی‌های قوهٔ پیش‌نگری^۴ معطوف به آینده است^۵ (Kant, 1997, p. 53).

با توجه به انواع حالت‌های «بازنمایی» و تعبیر زمانی آن‌ها، با ذکر مثالی از کانت این مراحل را روشن می‌کنیم. ذهن دائمًا در حال ساختن «تصاویری»^۶ (انگاره‌هایی) است که از مواجهه با «انبوه کثرات»^۷ پدید می‌آید و در نتیجه، هنگامی که برای مثال، در حال دیدن شهری هستیم، «قوهٔ مصوّرساز»، دائمًا در حال ساختن «انگاره‌هایی» است که در نهایت، منجر به شکل‌گیری انگاره‌ای کلی از آن منجر می‌شود. «قوهٔ تقليیدی» با رجوع به بازنمایی‌های گذشته و پیوند آن با زمانِ حال، بازنمایی جدیدی پدید می‌آورد که این، عمل «قوهٔ تخیل بازتولیدی» است. کانت، متذکر می‌شود که این عمل با «تخیل کردن» متفاوت است. سومین توانایی، یعنی «قوهٔ پیش‌نگری»، معطوف به آینده است و در نتیجه، هنوز تاثری به وجود نیامده که مستلزم تصویری باشد، اما در پیوندی میان آنچه از گذشته و حال پدید آمده، بازنمایی‌ای به وجود می‌آید که معطوف به آینده است. این عمل بر اساس قوهٔ تخیل بازتولیدی صورت می‌گیرد (Kant, 1997, pp. 54-55).

به نظر می‌رسد در مجموع شش نوع بازنمایی با توجه به قوهٔ صورت‌بخش/سازنده در ارتباط با سایر قوا به ویژه حسّی به وجود می‌آید که عبارتند از: دوباره صورت‌بندی،^۸ پس‌صورت‌بندی^۹ و پیش‌صورت‌بندی،^{۱۰} صورت‌بندی،^{۱۱} ضد‌صورت‌بندی،^{۱۲} و صورت‌بندی قبلی.^{۱۳} افزون بر سه وجه زمانی سه بازنمایی اول، می‌توان گفت کلاً این بازنمایی‌ها - فارغ از وابستگی آنها به ابژه تجربه - هرگز یک رونوشت منفعل محض به حساب نمی‌آیند. در کنار این نمونه‌ها، دونوع بازنمایی خودانگیخته مفهومی: مفاهیم (مفهوم‌ات) و قوانین فاهمه (Goy, 2012, p. 29) نیز وجود دارند. دونوع بازنمایی مفهومی توسط قوهٔ شناخت به منزله قوهٔ بازنمایی‌ها حمایت می‌شود.

1. vorbildungskraft
2. abbildung
3. nachbildung
4. vorbildung

6. images
 7. manifold
 8. abbildungen
 9. nachbildungen
 10. vorbildungen
 11. einbildungen
 12. gegenbildungen
 13. ausbildungen
۵. به نمودار (۱) پنگرید.



نمودار (۱): عملکرد توانش / قدرت صورت‌بخش، انواع بازنمایی و رابطه آنها با زمان در درس‌گفتارهای مابعدالطیعه (نگارندگان)

۱.۱. تخیل مؤله و بازتولیدی در آثار پیشانقدي کانت

پيگيري بخش های بعد پژوهش، مستلزم دقت در اصطلاحات کانت نظير «قدرت صورت‌بخش» و

نسبت آن با «تخیل» است. دقت در این اصطلاحات ما را وامی دارد در کنار درسگفتار ا. یک در درسگفتارهای مابعدالطبيعه به سایر آثار پیشانقدی چون درسگفتارهای انسان‌شناسی^۱ و تأملاتی بر انسان شناسی^۲ نیز رجوع کنیم. به طور کلی مطالب کانت پیرامون قوه تخیل در آثار پیشانقدی، زیر بحث دو مفهوم قرار می‌گیرد که عبارتند از: قدرت سازنده^۳ و قوه تصویرساز^۴ یا صورت‌بخش.^۵ البته، در همان مطالب، به جای یکدیگر نیز استفاده شده‌اند.^۶ بنا براین می‌توانیم از ترکیب قدرت صورت‌بخش / سازنده استفاده کنیم. باید به دقت تمايزهای این دو مفهوم را با دریافت حسی^۷ از دو وجهه «محصول» و «عمل» بررسی کنیم، یعنی نوع عمل احساسات، منفعل (غیر ارادی) و محصول آن، تأثرات است؛ در حالی که قوه صورت‌بخش / سازنده، عملی سازنده و فعال دارد که محصول آن تصویر^۸ است. با وجود این تمايز، هر دو به حساسیت^۹ تعلق دارند، اما این تعلق بدان معنا نیست که «دریافت شهودی یا حسی» به حساب آیند؛ هرچند عملکرد قوه سازنده محدود به موادی است که حواس فراهم می‌کند (Dyck, 2020, pp. 2-3).

قوه صورت‌بخش / سازنده، در برگیرنده دو قسم فعالیت است که به زبان کانت، «مولد» و «بازتولیدی» هستند. هر یک از آنها نیز دارای دو وجه «ارادی» (غیر ارادی) است. هریک با وجوده خود، چهار حالت یعنی بازتولیدی ارادی و غیر ارادی، مولد ارادی و غیر ارادی به وجود می‌آورند. سه ظرفیت زمانی تصاویر از این منظر زیر شاخه بازتولیدی غیر ارادی قرار می‌گیرند. از سوی دیگر، شاخه مولد ارادی نیز اقسام مختلفی دارد که یکی از آنها قدرت صورت‌بخشی تخیل^{۱۰} است و کانت برای آن دو «خلق شاعرانه»^{۱۱} و «سراسر ابداع»^{۱۲} به طور کلی را شناسایی می‌کند (Dyck, 2020, pp. 3-5). صورت‌بخشی تخیل که تقریباً از میان حالت‌های صورت‌بخشی / سازنده^{۱۳} جنبه مستقل و قدرت خلق^{۱۴} تصاویر را دارد، مواد مورد نیاز خود را از حواس دریافت می‌کند. در این تقسیم‌بندی، فانتزی ذیل شاخه

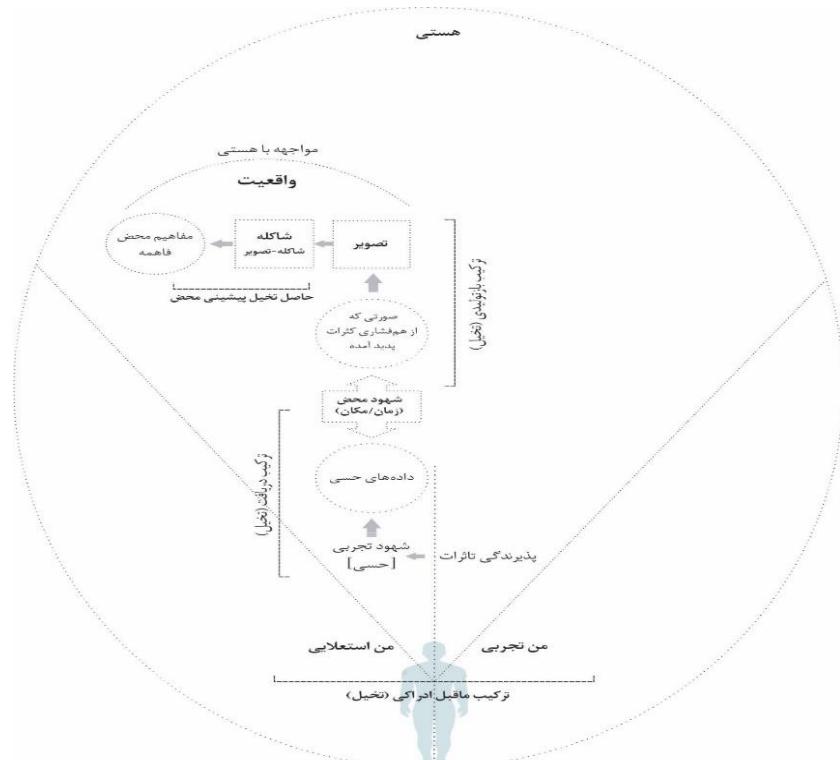
1. lectures on anthropology
2. reflections on anthropology
3. formative power (bildende kraft)
4. formative faculty
5. bildungsvermögen

^۶. بنابر گزارش دایک، مکریل در منبع سال ۱۹۹۹ میان bildungsvermögen و bildende karft تمایز قابل می‌شود؛ او bildungsvermögen را بخشی از bildende karft می‌داند که در ارتباط با شهود و به عبارت روشن‌تر در ارتباط با «آچه بهی واسطه داده شده» مطرح می‌شود.

7. sensation
8. image (bilder)
9. sensibility (sinnlichkeit)
10. einbildungskraft
11. poetic creation
12. all invention
13. formation
14. invent

مولد غیر ارادی قرار دارد که با صورت بخشی تخیل تفاوت دارد. با توجه به توضیح کانت در تأملاتی بر انسان‌شناسی – بر خلاف تخیل که فعال است – فانتزی منفعل است و بر ما تأثیر می‌گذارد. «فانتزی» منبع لذت‌ها و الم‌های ماست (Makkreel, 2001, p. 389).

سر انجام، کانت به توانایی‌هایی قوه‌ای در ارتباط با قوه حساسیت اشاره می‌کند. این قوه با چهار حالت، گاهی از وجه منفعل و گاهی فعال عمل می‌کند. این قوه می‌تواند به صورت منفعل با موادی ارتباط بگیرد که از حواس به دست می‌آید. این قوه می‌تواند به صورت فعال هم عمل کند و کاری روی مواد حواس انجام دهد. شاخه غیر ارادی منفعل و مولد این قوه در ارتباط با حساسیت مربوط به وجهی است که لذت و الم را فراهم می‌کند. شاخه غیر ارادی منفعل، و بازنولیدگر در ارتباط با بازنولیدگری تصاویر قرار می‌گیرد. بعدها در نقد اول می‌بینیم که برخی از این توانایی‌ها به تهایی در اختیار خود قوه تخیل قرار می‌گیرد. در آثار پیشانقدي به تصویرسازی‌های مرتبط با مفاهیم هم پرداخته شده که تمرکز بر آن، مجال دیگری می‌طلبد.



شکل (۱): نقش تخیل در نقد اول (نگارندهان)

۱.۲. تخیل مولّد، بازتولیدی و ترکیب در نقد اول

کانت در پایان مقدمه هر دو ویراست نقد اول (B29، A15)، به عنوان جمع‌بندی، به ریشه مشترک حساسیت و فاهمه اشاره می‌کند. به گفته کانت، «دو دسته شناخت بشری وجود دارد که شاید از ریشه‌ای مشترک، اما ناشناخته برای ما برآمده باشند، این دو دسته شناخت عبارتند از «حساسیت» و «فاهمه»؛ از طریق حساسیت، ابزه‌ها به ما داده شده‌اند، اما از طریق فاهمه، ما به ابزه‌ها می‌اندیشیم» (کانت، ۱۳۹۵، ۹۷-۹۶، ۷۸). مُسلم این که حتی محصول حساسیت هم به صورت مستقیم به ما داده نمی‌شود. داده‌های حسّی در قالب صورت نمایش سوزه در می‌آیند و فرم‌های مخصوص زمان و مکان به داده‌های حسّی اطلاق می‌شود. فاهمه با صورت بازنمایی فرم ابزه = ایکس امکان اندیشیدن به ابزه را فراهم می‌کند. ریشه مشترک حساسیت و فاهمه از طریق حیث زمانی تخیل، امکان‌پذیر است.

کانت برای قوهٔ تخیل، دو وجه قائل است که عبارت است از «تخیل مولّد» و «تخیل بازتولیدی». او در «استنتاج مفاهیم مخصوص فاهمه» – در جزء سوم^۱ – درباره بُعد پیشینی و تجربی تخیل توضیح داده است (A115-116). بدین معنا کانت به تخیل به دو صورت تجربی و استعلابی هم می‌نگرد. افزون بر این، بر وجهه مولّد و بازتولیدی هم که در آثار پیشانقدی هم دیده می‌شود، تأکید می‌کند. می‌توان با رجوع به ویراست دوم و بندهای (B151-152) تعریف مختصر و روشن‌تر دربارهٔ تخیل مولّد و بازتولیدی را یافت:

تا جایی که تخیل خودانگیخته باشد، من آن را هر از گاهی تخیل مولّد می‌نامم و بدین طریق آن را از تخیل بازتولیدی ای جدا می‌کنم که ترکیش منحصرًا تابع قوانین تجربی [حسّی]، یعنی قوانین تداعی است، و به همین دلیل، به تبیین امکان شناخت پیشینی کمکی نمی‌کند (کانت، ۱۳۹۵، ص ۲۱۸).

کانت – در نقد عقل مخصوص – (A76، B102) مطلب خود را با تمایز میان منطق عمومی و منطق استعلابی آغاز می‌کند و با تشریح مراحل اطلاق زمان و مکان بر داده‌های حسّی، شرایط پذیرنده‌ی ذهن ما و نیز درک بازنمایی ابزه و تأثیرگذاری این شروط بر مفاهیم، می‌گوید:

خودانگیختگی تفکر ما ایجاد می‌کند که این کثرت ابتدا به شیوه‌ای معین بررسی، پذیرفته و متحد شود تا از طریق آن، شناخت ایجاد شود. من این عمل را «ترکیب»^۲ می‌نامم (کانت، ۱۳۹۵، ص ۱۶۷).

کانت، در ادامه، (A77-78، B103) عمل «ترکیب» را توصیف و جنبه‌های گوناگون آن را روشن می‌سازد:

۱. عنوان این جزء «درباره نسبت فاهمه به ابزه‌ها به طور عام و امکان شناخت پیشینی آنها» است.

2. synthesis

نهای ترکیب است که حقیقتاً عناصر را برای شناخت‌ها تجمیع می‌کند و این عناصر را درون یک محتوای معین متحده می‌سازد. بنابراین، اگر بخواهیم درباره نخستین منشاء شناخت خود حکم کنیم، نخستین چیزی که باید به آن توجه کنیم، ترکیب است. ترکیب به طور عام، [...] محصول محض [قوه] تخیل است، یعنی محصول نوعی کارکرد نفس است که هرچند ناگزیر، اما کورکرانه است؛ و بدون آن ما هرگز هیچ‌شناختی نخواهیم داشت (کانت، ۱۳۹۵، ص ۱۶۶-۱۶۷).

ترکیب برای تجربه ادراکی انسان، لازم است. داده‌های منفرد حساسیت به قالب صورت‌بندی کلیت‌یافته‌ای ریخته می‌شوند. در این گذر—بنابر نظر کانت—تجربه ادراکی هرگز آگاهی گذرا داده‌های احساسی فاقد شعور نیست، بلکه آگاهی از چیزی است که به اصطلاح او «کثرات شهودی» است. کثرات شهودی از پیش سامان‌یافته یا صورت‌بندی شده‌اند. این صورت‌بندی کثرات، همانی است که کانت از آن به عنوان عمل «ترکیب» نام می‌برد که فعالیت ویژه‌ای از تخیل مولّد است (Lennon, 2017, pp. 36-37). همان‌گونه که پیش‌تر از وجه فعال و منفعل قوه سازنده با تکیه به تخیل تولیدگر و مولّد در رسائل پیشانقدی بحث کردیم، «تخیل مولّد»—در نظر کانت—وجه فعال این قوه است که اساس «ترکیب» را تشکیل می‌دهد. تخیل، بازتولیدگر هم در ترکیب نقش دارد و هم از اُبزه غایب تصویرسازی می‌کند. تخیل مولّد، اساس تخیل بازتولیدی را تشکیل می‌دهد (آفرین، ۱۳۹۸، ص ۲۶۸).

آنچه تاکنون بررسی شد، ضرورت نقش تخیل با تمرکز بر گُنش ترکیبی آن را روشن کرد. در همین راستا در نظر داریم ماهیت و عملکرد تصویر را بررسی کنیم. در این جا از مرحله داده‌هایی حسّی تا بازنمایی یعنی از صورت نمایش یا ارائه (دارشتلونگ) به صورت بازنمایی (فرشتلونگ) خود تصاویری ساخته می‌شود. در این مرحله ما با ارجاع به ریشه‌های کلمه بازنمایی و استگی آن به تصاویر را شرح می‌دهیم.

۱.۲.۱. تصویر، بازنمایی و ترکیب

موضوع دیگری که باید با دقت بررسی کرد تا درک بهتری از ماهیت تصویر و عملکرد تخیل بدست آید، مفهوم «بازنمایی» است. بدین منظور باید دو وهله داده شدن داده‌های حسّی یا صورت نمایش—ارائه (دارشتلونگ)^۱ و صورت بازنمایی (فرشتلونگ)^۲ را معرفی کنیم. به‌طور کلی صورت نمایش یا ارائه داده‌های حسّی نزد کانت در نقد اول گرچه مهم است، اما نقشی حاشیه‌ای دارد. دارشتلونگ در نقد سوم

1. darstellung
2. vorstellungen

است که نقش مرکزی را به عهده می‌گیرد. به گفتهٔ منتقلان کانت مانند گروینر روبارویی بازیاشناسی کانتی با تصویر دارشتلونگ ممکن می‌شود (Helperf, 1996, p. 2). معادل لاتین و یونانی کلمهٔ آلمانی دارشتلونگ،^۱ به معنای شکلی است که در زیر بهوسیلهٔ قالب‌گیری یا طرح افکندن، خطوط دور، نقشهٔ کلی یا الگو، ایجاد می‌شود. کانت معنای ارائه بصری،^۲ چشم‌انداختن، نمایش دادن تحت ظهور یا وجه آن را بیرون می‌کشد. در نقد اول، معنای مدقّ نظر کانت از صورت نمایش یا ارائه داده‌های حسّی وابسته به استفاده روزمرهٔ آن، در زمان آلمانی [در آن دوره] است که با «انتقال محسوس آنچه حاضر است یا وجود دارد» متراffد است. در مجموع، تصویری است که داده شدن را همراه جزئیاتی نشان می‌دهد که به چشم می‌آید (Helperf, 1996, p. 22-23).

کانت در بخش (A19/B33) شناخت را وابسته به حساسیت می‌داند و بر همین اساس در (B194) شناختی را که واقعیت ابیکتیو دارد، وابسته به «داده شدن»^۳ ابزه به ذهن در نظر می‌گیرد. این «داده شدن» چیزی است که به وسیلهٔ صورت نمایش یا ارائه انجام می‌شود. او در (B195) نقد اول ارائه دادن ابزه را مرحلهٔ دادگی و صورت نمایش یا ارائه ابزه به روشی می‌داند که شناخت بتواند واقعیت عینی پیدا کند. داده شدن بی‌واسطهٔ ابزه در شهود اینجا بدین معنا است که بتوان به ابزه در تجربهٔ واقعی یا ممکن اندیشید. صورت نمایش-ارائه (دارشتلونگ) داده شدن بی‌واسطهٔ ابزه است. بازنمایی مفهومی، فرشتلونگ است و تمام مفاهیم برای این که شناسایی، ممکن شود، باید فرایند حسّی سازی را طی کنند. بنابراین، داده شدن مفهوم در شهود یعنی حسّی سازی^۴ است که مفهوم به منزلهٔ صورت بازنمایی خالی، با صورت داده شدن اطلاعات حسّی پر می‌شود (Helperf, 1996, p. 24). صورت نمایش، داده شدن بی‌واسطهٔ ابزه در شهود است که با بصری‌سازی، همراه است. فرشتلونگ، صورت بازنمایی یا داده شدن بی‌واسطهٔ مفهوم در شهود است. مفهوم ابزه، بازنمایی است که از طریق آن می‌توان به ابزه اندیشید.

صورت ارائه یا «داده شدن حسّی»^۵ به وضوح با صورت بازنمایی متفاوت است. در حقیقت، صورت بازنمایی ادراکات پیشینی (شهودها، مفاهیم و ایده‌ها) که در ذهن حاضرند را بازنمایی می‌کند تا از طریق آن بتوان به ابزه در تجربهٔ واقعی یا ممکن فکر کرد (Helperf, 1996, p. 25). داده حسّی در صورت نمایش و با بعدی بصری به نحوی بازنموده می‌شود و بازنمایی به طورکلی، هیئت کلی این

۱. این واژه را متراffد با لاتین exhibito و یونانی Hypotyposis استفاده می‌کنند. معادل یونانی آن واژهٔ مرکبی است که از دو واژهٔ hypo به معنای زیر، زیر یا زیرین و typosis به معنای شکلی که بهوسیلهٔ قالب‌گیری یا طرح افکندن، خطوط دور، نقشهٔ کلی یا الگو، تشکیل شده است (Helperf, 1996, p. 22).

2. subjection sub aspectum
3. Sensibilization
4. sensible presentation

بازنموده را در ارتباط با مفهوم آن بازمی‌نماید. به همین دلیل، در صورت بازنمایی در شهود به طور کلی به طور فعال از طرف فاهمه روی فرم داده شدن داده‌های حسّی در شهود کاری انجام می‌شود.

۱.۲.۲. ادراک حسّی، شناخت و تصاویر

کانت در بند معروف «A120»)، درباره وابستگی ادراک حسّی به تصاویر توضیح می‌دهد. این تصاویر درونی با تصاویر مصدقه‌های مفاهیم که در بیرون تولید شده‌اند، متفاوت هستند. کانت درباره تصاویر ادراک حسّی چنین توضیح می‌دهد:

یک قوهٔ فعال برای ترکیب این کثرت در ما وجود دارد که ما آن را «تخیل» می‌نامیم، و من عمل تخیل را که بی‌واسطه بر ادراکات اعمال می‌شود، «دریافت» می‌نامم. در واقع، تخیل کثرتی از شهود را درون یک تصویر^۱ ایجاد می‌کند. بنابراین، تخیل باید پیش از این تأثرات را در فعالیت خود پذیرد، یعنی آنها را دریافت کند (کانت، ۱۳۹۵، ص ۱۹۸).

مطلوب ذکر شده درباره تصویر نباید بالافصله ما را به یاد تصویر به منزله تصاویر عینی و دیدن آنها بیندازد. تصویر به معنای وسیع کلمه مدل نظر است و لnoon هم بر این نکته تأیید کرده است: «مفهوم مدل نظر کانت تنها معرفت به دلالت بصری نیست و در معنای وسیع آن بیان شده است» (Lennon, 2017, p. 35). تخييل مستقل تصویرهایی تولید می‌کند که منشاً شناخت واقع می‌شود. بدون این نیروی پنهان و رازآمیز، تخييل هم قوه‌ای معمولی یا تقليیدگر و یا متداعی خواهد بود که مدام به دنبال القاءات و تداعی‌های ذهن است. در این صورت، در مسیر شناخت به گمراهی هم کشیده می‌شود. تخييل می‌تواند سازنده باشد، می‌تواند خطوط و مسیر شناخت را پیش‌بینی کند و از وجه مولّد خود ادراک و شناخت را مدیریت می‌کند. تخييل چون معجزه‌گری است که حدّ و مرز خود را هم در موقع لازم پشت سر می‌گذارد، اما اکنون به پانوشتی از نقد عقل محض (A120)، رجوع می‌کنیم که مایه مباراک و فخر کانت در توجه به توانایی‌های تخييل شده است:

این که تخييل جزء مقوم ضروری خود ادراک است، تا کنون به مخیله هیچ روان‌شناسی خطور نکرده است. یک دلیل این است که این قوه را تنها به بازنمایی‌های تولیدات محدود کرده‌اند، و دلیل دیگر این که گمان کرده‌اند، حواس نه تنها تأثرات را بر ما عرضه می‌کنند، بلکه آنها را ترکیب نیز می‌کنند و تصاویر ابزه‌ها را تولید می‌کنند، اما بدون شک، این جریان-افزون بر

1. image

پذيرش تأثارات - هنوز به چيزی بيشتر، يعني به کارکرد تركيب اين تأثارات نيازمند است (کانت، ۱۳۹۵، ص ۱۹۸).

اين امر بيانگر چيزی فراتر از ادعای تجربی مسلکی در ساخت تصاویر است. همان نقش قوه تخيل در فراهم کردن «چيزی بيشتر از پذيرش تأثارات» است (Matherne, 2015, p. 738). در نتيجه، تركيب فراتر از تأثارات، به شكل‌گيري تصاویر می‌انجامد. علاوه بر اين در مرحله اطلاق مفاهيم در مرحله شاكله نيز رابطه‌اي تركيبی ساخته می‌شود.

شاكله^۱ يك مفهوم از خود مفهوم و از هر يك از مصاديق و تصویر آن مفهوم متفاوت است. شاكله، فراتر از طرح کلي صورت خيالي خاصي، تصور روش کلي تخيل در ايجاد صورتی خيالي برای يك مفهوم است. مفهوم به «فهم» تعلق دارد و مصدق به ادراك و شاكله به امكان مفهوم مرتبط است. با اين حال، شاكله يك مفهوم از خود مفهوم ناشی نشده است. شاكله، قاعده‌اي است برای ايجاد صورت خيالي و دوم صورت خيالي اي است که بر طبق آن قاعده ايجاد می‌شود (کورنر، ۱۳۸۹، ص ۲۰۵). در نتيجه، شاكله تصورهای فاهمه نمایش شهودهای ممکن برای تجربه و وحدت‌بخشی را ممکن می‌کند. شاكله-تصویر^۲ هم حسّ و هم مقولی است. شاكله-تصویر، شبه‌تصویری است که نمایش شهودها و تصورهای ممکن فاهمه را منطبق بر تصاویری از سنخ تركيسي هموار می‌کند. همچنین شكل‌گيري صورت‌های خيالي یا پيش‌تصویرهایی (معطوف به آينده) را متناسب با اين تصورها یا قواعد ممکن می‌کند. در ادامه، با توجه به اهميت مباحث کانت نزد هایدگر بحث رابطه‌تركيب، تصویر و نيز تصویر و زمان را پي می‌گيريم.

۲. رابطه‌تركيب، تصویر و تخيل نزد هایدگر

۲.۱. تركيب

هایدگر در کانت و مسئله مابعدالطبيعه به جای ویراست دوم بر ویراست اول نقد اول متمرکز شده، و در تفسير خود درباره حساسیت و فاهمه، به ریشه مشترک آن دو توجه کرده است. او با اتكا به (A15, B29) و (A50, B74) بيان می‌کند که اين دوگانگی منابع شناخت نباید به عنوان يك هم‌جواری صرف تعیير شود. اتحاد آنها به شناخت می‌انجامد و جنبه «تعلق به يك دیگر» آونه تساوی میان اين دو، ما را به مسئله

1. schema

2. شاكله-تصویر، روشي برای ايجاد تصویر برای يك مفهوم است و به علاوه، قاعده‌اي برای توليد تصاویر است.

3. belonging-together

اصلی کانت نزدیک می‌کند. او معتقد است که «شناخت متناهی»^۱ انسان در ذات خود زمینهٔ ترکیب و اتحاد این دورا دارد. هایدگر - افزون بر اشارهٔ خود کانت در (A15, B29) - به ریشهٔ ناشناخته دو منبع حساسیت و فاهمه برای شناخت سوبیتکتیو، به بنده در انتهای نقد اول (A835, B863) رجوع می‌کند که در آن دو منبع «حساسیت» و «فاهمه» و اتصال آنها به یک «ریشه» در شناخت متناهی ما مطرح شده است (Heidegger, 1997, pp. 24-27). بدین ترتیب، این ریشهٔ مشترک را در وهله اول، ترکیب فراهم می‌کند. طبق خوانش او، عمل ترکیب، درون خود فی‌نفسه وحدت‌بخش است و «بازنمایی‌به‌طور کلی»^۲ حاصل از این وحدت‌بخشی، است. از آنجاکه از یکسو، با شهود محض در ارتباط است و از سوی دیگر، با فاهمه محض و به‌واسطهٔ قوّة تخيّل؛ ترکیب محض در شهود محض به عنوان «همدید محض»^۳ (تجمیع محض) و همزمان در فاهمه محض به عنوان «جنبهٔ تاملی محض»،^۴ عمل می‌کند. هایدگر با توجه به بند «(A78-79)»^۵ بیان می‌کند که نقش تخيّل در اینجا یک میانجی‌گری سطحی نیست، بلکه اهمیت ساختاری دارد. در تخيّل، تجمیع محض و ترکیب محض تاملی به یکدیگر می‌پونددند (Heidegger, 1997, pp. 44-45).

هایدگر، مسئلهٔ نقد اول را «نظریهٔ شناخت»^۶ نمی‌داند و به نظر او، حتی اگر آن را نظریهٔ شناخت بدانیم، «نظریهٔ هستی‌شناختی شناخت»^۷ است. او معتقد است تفسیر او از حسیات استعلایی و تحلیل استعلایی ما را به «هستی‌شناسی» به مثابهٔ مابعدالطبيعه عمومی^۸ هدایت می‌کند. از این منظر، انقلاب کوپرنیکی کانت، مسئلهٔ هستی‌شناسی^۹ را به مرکز می‌آورد (Heidegger, 1997, p. 11). هایدگر در این اثر - افزون بر اشاره به ترکیب به عنوان ریشهٔ مشترک حساسیت و فاهمه - دیدگاه‌های خود در باب حسیات استعلایی و تحلیل استعلایی را مطرح می‌کند (عبدالکریمی، ۱۳۹۶، ص ۱۰، ۱۲۶).

۲. ترکیب و زمان

آنچه خوانش هایدگر دربارهٔ رابطهٔ تصویر و زمان را مشخص می‌کند، ارتباطی است که او میان دو منبع

۱. برای اطلاع بیشتر از تناهی شناخت از نظر هایدگر، نک: Heidegger, 1997, pp. 14-17.

- 2. general-representing (allgemein-vorstellen)
- 3. purely synoptically
- 4. purely reflectively
- 5. theory of knowledge
- 6. theory of ontological knowledge
- 7. metaphysica generalis

۸. کانت، بحث ترکیب را در فقره «A98» شرح می‌دهد. به جهت اهمیت جای طرح آن، پیش از استنتاج استعلایی و شاکله‌سازی استعلایی، به عنوان سومین مرحلهٔ بنیادن مابعدالطبيعه هدف خاص خود را دارد. هدف، نشان دادن امکان درونی برای وحدت بنیادین ترکیب هستی‌شناختی است (Heidegger, 1997, p. 124).

سوبرکتیو شناخت، ترکیب‌های سه‌گانه و حیث‌زمانی تصویر برقرار می‌کند.^۱ او با اشاره به سه منبع سوبرکتیو شناخت در ذکر مقدماتی و پس از مطرح کردن پرسش‌هایی در باب این عناصر سه‌گانه و... می‌گوید:

بدون شک، استنتاج استعلابی که از خلال این بررسی ترکیب سه‌گانه باید شالوده را فراهم کند، نشان می‌دهد که قوهٔ تخيّل نه تنها قوه‌ای میان قوای دیگر نیست، بلکه کانون وساطت میان آنها است (Heidegger, 1997, p. 124).

او سعی دارد با نشان دادن ویژگی «دروني زمانی» ترکیب‌ها، ثابت کند که ریشهٔ حساسیت و فاهمه در قوهٔ تخيّل استعلابی است (Heidegger, 1997, pp. 124-125). در ادامه، ارتباط سه ترکیب با زمان از نظر هایدگر را بیان می‌کنیم.

۲.۱. توکیب مخصوص به عنوان دریافت مخصوص

شهود تجربی به منزلهٔ پذیرش اینجا-اکنون در خود کثرات را دارد و محتوای نمای آن نیز کثرت است. از آنجا که این کثرت نمی‌تواند بازنمایی شود و ذهن میان توالی اکنون‌ها (اکنون این، اکنون آن، و...) نمی‌تواند تمایز قائل شود، این تمایز، تنها از خلال «مرور سریع و گذار»^۲ و پذیرفتن تأثرات محدود می‌شود. شهدو بازنمایی کثرات است^۳ که به خودی خود «ترکیبی»^۴ است. ویژگی آن پذیرش «عیناً» چیزی است که در هر نما (تصویر) از امتداد توالی اکنون‌ها عرضه شده است. این شکل‌گیری فرم^۵ به نحو بی‌واسطه، Ab-bilden است (Heidegger, 1997, p. 126). افزون بر این، شهدو مخصوص نیز وجود دارد. «زمان به عنوان شهدو مخصوص نه به معنای چیزی که در شهدو مخصوص به شهدو درآمده و نه به معنای شهدو چیزی است که ابُره ندارد. زمان به عنوان شهدو مخصوص، صورت‌بخشی شهدو کردن چیزی است که در شخص شهدو می‌شود. این مفهوم کاملی از زمان را برای نخستین بار به دست می‌دهد» (Heidegger, 1997, p. 123). در این مرحله با نوع اول زمان کانتی، یعنی زمان به منزلهٔ صورت داده‌ها مواجه هستیم. شهدو مخصوص، «دریافت‌پذیری اصیل»^۶ است. شهدو آنچه عرضه‌شدنی (صورت‌بندی نمای داده شده)، و سازنده (صورت‌بندی پدیدآورنده) نمای بی‌واسطه اکنون فی نفسه است؛ در حالی که شهدو

۱. کانت، در ویراست اول و در بخش «درباره مبانی پیشینی امکان تجربه» [A95] به ترکیب پرداخته است.

- 2. run through
- 3. repraesentatio singularis
- 4. synthetic
- 5. forming-form
- 6. original receptivity

تجربی با هستندهای که در اکنون حاضر است، سروکار دارد، شهود مخصوص بالذات با خود زمان حال سروکار دارد (Heidegger, 1997, p. 123). ترکیب مخصوص دریافت، شکل‌دهنده [سازنده] اکنون مانند و توالی اکنون هاست.

بر این اساس، زمان در اصل باید به عنوان توالی مخصوص اکنون‌ها در درون افق چیزی که ما «بر اساس زمان حساب می‌کنیم»^۱ تفسیر شود. با وجود این، توالی اکنون‌ها به هیچ وجه زمان در حالت اصیل آن نیست. در مقابل، قوه تخیل استعلایی اجازه می‌دهد زمان به عنوان توالی اکنون‌ها سرچشمه بگیرد و به عنوان مجوز-آغاز-شدن^۲ این زمان اصیل است (Heidegger, 1997, p. 123).

هایدگر در بخش دریافت و شهود نیز قائل به تصویر و زمان است، اما آن را زمان اصیل نمی‌داند و زمان اصیل را متعلق قوه تخیل استعلایی می‌داند. او در ادامه، اشاره می‌کند شهود مخصوص، توالی مخصوص، امتداد اکنون‌ها در اساس وابسته به صورت‌بخشی و بازتولیدگری قوه تخیل هست. زمان اصیل، متعلق به قوه تخیل استعلایی است.

۲.۲. قرکیب مخصوص به عنوان بازتولید مخصوص^۳

طبق خوانش هایدگر، کانت در بخش «درباره ترکیب بازتولید در تخیل» توضیح می‌دهد که ذهن می‌تواند چیزی را که پیش‌تر دریافت شده – حتی «بدون حضور ابڑه» – بازنمایی کند. این دوباره به ثمر-آوردن^۴ یا همان بازتولید بر این اساس، نوعی وحدت‌بخشی است. ترکیب بازتولیدی زمانی می‌تواند وحدت‌بخش باشد که «در تفکر وجود داشته باشد» در نتیجه، در این ترکیب، عملکرد از دست ندادن ضروری است. این از دست ندادن تنها زمانی ممکن است که ذهن «تمایز زمانی قائل شود»^۵ میان آنچه (پیش‌تر) یا «در آن زمان» بوده است. بر این اساس، ترکیب تجربی در حالت بازتولیدی از آن طریق ممکن است که اکنونی که - دیگر - نیست^۶ فی‌نفسه باید از پیش و به نحو پیشینی نسبت به همه تجارب ما دوباره آورده شده و متحد با اکنون خاص باشد و این چیزی است که در بازتولید مخصوص به عنوان حالتی از ترکیب مخصوص رخ می‌دهد (Heidegger, 1997, p. 127).

1. reckon with time
2. letting-spring-forth

۳. هایدگر با اشاره به ۱۰۲-۱۰۰ مطالب خود در این بخش را ارائه می‌دهد.

4. bring-forth-again
5. differentiates time
6. no-longer-now

۲.۲.۳. ترکیب مخصوص به عنوان بازشناسی مخصوص^۱

طبق تفسیر هایدگر، ترکیب سوم با توجه به تکوین تجربی بسط مفهومی آن، باید پیش از همه باشد، یعنی این ترکیب است که در وهله اول دو ترکیب دیگر را هدایت می کند. درباره مخصوص بودن آن باید گفت از آنجا که ترکیب بازتولیدی سازنده امکان دوباره - به ثمر - آوردن بود، متنقابلًاً ترکیب بازشناسی باید امکان شناختن [تشخیص دادن چیزی] را ارائه کند. بازشناسی، جستوجوی افق توانا - بودن - به - نگهداشت - چیزی از پیش - روبروی - ما^۲ به طور کلی است. این جستوجو شکل دهی اصلی پیوست کردن ابتدایی [چیزی از پیش] به معنای آینده است (Heidegger, 1997, p. 130). بر این اساس، هایدگر نتیجه می گیرد که «اگر قوّه تخیّل استعلایی در حالت مخصوص خود، قوّه شکل دهنده / صورت بندی،^۳ در خود به زمان شکل می دهد، بدین معنا که زمان می بخشد، [...] قوّه تخیّل استعلایی [خود] زمان اصلی است» (Heidegger, 1997, p. 131).

در شهود مخصوص، تخیّل مخصوص، و تفکر مخصوص در هر یک، از پیش نظریه به نظری آن دریافت مخصوص، بازتولید مخصوص و بازشناسی مخصوص ترکیب وجود دارد. همزمان، این حالت‌های ترکیب مخصوص شرط امکان ترکیب تجربی در رابطه شناختن با هستنده را تشکیل می دهد (Heidegger, 1997, p. 125). هایدگر با ارجاع به قسمت‌هایی از بحث کانت می پرسد: اگر همه بازنمایی‌های شهود، تخیّل و تفکر تحت حکمرانی ترکیب‌های سه‌گانه هستند، آیا ویژگی زمانی این ترکیب‌ها^۴ نیست که هر چیزی را از پیش به نحوی یکسان، در کنترل خود دارد؟ (Heidegger, 1997, p. 125). این بحث نشان دهنده ارتباط زمان با ترکیب‌هایی است که در دریافت و بازتولید و بازشناسی وجود دارد. هایدگر در چنین خوانشی متوجه زمان به معنای اکنون، گذشته و آینده، است که با تصویرهای ساخته شده در ترکیب‌ها متناسب است. این سه بعد زمان بر اساس و بنیاد زمان مخصوص جریان دارند.

۲.۳. رابطه تخیّل، تصویر و زمان

به نظر می رسد که صورت‌بخشی تخیّل همراه خود زمان را مطرح می کند. هایدگر با ارجاع به درس‌گفتارهای مابعدالطبيعه و ویژگی سه‌گانه قدرت صورت‌بخش به مسئله ترکیب وزمان و به معنای کلی تخیّل وزمان می پردازد.

۱. هایدگر با اشاره به A103-110 مطالب خود در این بخش را ارائه می دهد.

2. being-able-to-hold-something-before-us
3. forming faculty

«صورت‌بخشیٰ تخيّل»^۱ در ذات خود وابسته به زمان است. تصویرسازی محض [در ارتباط با حساسیت و فاهمه]. از این‌رو، محض نامیده می‌شود؛ زیرا محصول خود را از خارج خود، شکل‌می‌دهد و در خود وابسته به زمان است، پیش از هر چیز باید زمان را شکل دهد (Heidegger, 1997, p. 123).

هایدگر پیش از ورود به بحث تصویر در ۶۱۹ با عنوان «استعلا و محسوس ساختن» هستنده متناهی را حائز مواجهه با هستی می‌داند که این مواجهه نیازمند «چرخش - به‌سوی»^۲ آن است. چرخشی که مواجهه را ممکن می‌سازد و باید مقدمات «به - ذهن - آمدن»^۳ را داشته باشد. این عرضه‌کردن، خود نیازمند راهی برای ادراک است. «ادراک‌پذیری / دریافت‌پذیری»،^۴ یعنی، ظرفیت مواجهه مستقیم آن در شهود. بدین تعبیر در همان لحظه که دریافت می‌کنیم، ادراک‌پذیری هم ممکن شده است. از این‌رو، هستنده متناهی خود باید افق مشهود را پذید آورد. باید به آنچه از خارج عرضه می‌شود، «فرم دهد»؛^۵ آن طور که در استنتاج استعلایی نشان داده شده، شهود محض (زمان) در رابطه بنیادی با ترکیب محض قرار دارد و تخيّل محض در وهله اول صورت‌بخشی «منظر نگریستن»^۶ افق را محقق و در مرحله بعد صورت‌بخشی «تصویر»^۷ را فراهم می‌کند (Heidegger, 1997, pp. 63-64).

به طور کلی، به حس-درآمدن، یعنی طریقی که در آن هستنده متناهی قادر است چیزی را به شهود درآورد؛ بدین معنا که توانایی پدیدآوردن یک نما/منظر (تصویر) از چیزی را دارد. بر اساس آن که چه چیز و چگونه مشاهده می‌شود، نما / منظر یا تصویر معانی متفاوتی به خود می‌گیرد (Heidegger, 1997, p. 65).

سپس هایدگر معانی مختلف تصویر را در سه دسته کلی قرار می‌دهد و معتقد است که کانت نیز تصویر را در این سه معنا به کار می‌گیرد: تصویر به عنوان نمای بی‌واسطه از هستنده به عنوان [آنچه] «دم-دستی»^۸ است، «منظری» دارای شباهت به آن و «منظر» چیزی به‌طور کلی که البته، این سه در تضاد با یکدیگر نیستند و باید بررسی کرد که در هر نمونه، کدام معنا از «هستی تصویر»^۹ برای آن مناسب است.

-
1. bilden
 2. einbildung
 3. transcendence and making-sensible
 4. turning-toward
 5. bearing-in-mind
 6. perceptibility
 7. form
 8. look
 9. image/bild
 10. at-hand
 11. the being of image / das bildseins

(Heidegger, 1997, p. 65)

حالت اول تصویر، شهود تجربی از چیزی است که خود را برابر ما نمایان می‌کند، که به تعییری دارای ویژگی «اینجا-اکنون»^۱ است. پس تصویر همیشه اینجا-اکنون به شهود درآمده و در نتیجه هر شباهتی، مثل یک عکس، رونوشتی از چیزی است که خود را بوساطه در قالب «تصویر» نشان می‌دهد. حالت دوم که عموماً در این حالت مفهوم تصویر را به طور معمول به کار می‌بریم، شباهتی است که عرضه کننده نمایی از اینجا و اکنون چیزی است. این تصویر به واسطه مکان و زمان دیگر شهود بوساطه نیست، بلکه شبیه تولید عکس است. همچنین امکان کپی یا بازتولید دوباره از این شباهت نیز وجود دارد؛ مطابق مثال‌های دیگر، مانند تهیه عکس از «صورتک مرگ»^۲ است. در نهایت، آن عکس می‌تواند معرف چیزی به‌طورکلی؛ باشد، برای مثال، چگونگی ظهور صورتک مرگ به‌طورکلی. این «نما/منظرا»^۳ – تصاویر در معنای گسترده – برای مثال، از جنازه، عکس یا صورتک، اشاره به «ظهور»^۴ (نمود یا پدیداری) از چگونگی چیزی به طور کلی، هستند و این همان ارائه بازنمایی به شیوه مفاهیم است؛ بدین معنا که این «نما / منظرا» کارکرد حس‌پذیر- ساختن مفاهیم را دارند (Heidegger, 1997, pp. 65-66).

این مراحل به درستی تاموق تشكیل و شناخت نمود یا پدیدار در شناخت کانتی کاربرد دارند.^۵ با تمرکز بر تصاویر ترکیب، هایدگر با مطرح کردن مثالی در باب مشاهده یک خانه، اشاره می‌کند که ضرورتاً آن خانه تنها در قالب «به مثابه...» یا بازنمایی‌های فرم ابڑه = ایکس به صورت کلی و به تعییر دیگر صورت بازنمایی به طور کلی در شهود نمایان می‌شود. در بازنمایی و حسی‌سازی مفهوم خانه، قوّه شناسایی ما باید قابلیت ارتباط با تصویر خانه در شهود را داشته باشد. شهود، همان منظر بی‌واسطه ممکن یا دارشتلونگ است. فرشتلونگ یا تصویرهای ایده‌های مفهوم که بازنمایی‌های مفهوم را می‌سازد، باید قابلیت هماهنگی با دارشتلونگ، یعنی فرم منظر بی‌واسطه خانه در شهود را داشته باشد. در این صورت، خانه به شکل تجربی نمایان می‌شود. حسی‌سازی مفهوم در ارتباط با یک خانه معین و خاص در اینجا و اکنون، چیزی است که ما در ارتباط با این خانه معین، بازنمود می‌کنیم. آنچه ما دریافت می‌کنیم، دامنه‌ای از

1. this-here

2. death mask

3. looks

4. appearance / ειδοσ-ειδεα

۵. از نظر ریشه‌شناسی، Bild در زبان آلمانی با imagio در لاتین متفاوت است. از این منظر اولی به فرم، وجه (Aspect) یا به‌طور کلی نمود بیرونی (Outward appearance) (Outward appearance) اشاره دارد؛ در حالی که در لاتین – به معنای بازنمایی [صورتک مرگ یا چیزی] مرده است. نکته مهم با توجه به معنای واژه‌ها اینکه: معادل لاتین واژه‌نمای ظاهری (Anblick) آن (species) است که هم به معنای فعل و هم به معنای منفعل به کار می‌رود. به طور کلی، به معنای این است که «انگار منظره به ما می‌نگریست» (Nancy, 2005, p. 86)

ظهور ممکن فی نفسه است. به عبارت دقیق‌تر، ما آنچه این دامنه ظهور ممکن، پیشنهاد می‌کند، دریافت می‌کنیم. دامنه ظهور ممکن، چگونگی نمایان شدن چیزی مثل‌ایک خانه را برای عرضه کردن نمای مناسبی در شهود، تعیین می‌کند. توانایی ما در دریافت که همواره در دامنه‌ای از ظهور ممکن صورت می‌گیرد از همان ابتدا چیزی به مثابه آنچه بازنمودهای آن خانه معین درون ما راه می‌دهد، خواهد بود.

این بازنمایی (مفهومی) از حیث ساختاری برای ارجاع به نمای ممکن، ضروری است و این‌رو، خودش نوعی «محسوس-ساختن» است که البته، نمای بی‌واسطه و شهودی از مفهوم را ارائه نمی‌دهد، تنها آن را در ارتباط با فرمادگی محسوس می‌کند. از این منظر، در نمای تجربی قاعده‌ای هست که سبب ظهور آن به‌وسیله نظامی [مشخص] می‌شود. «بازنمایی» این روند تنظیمی [قاعده‌بخش] در واقع، بازنمایی مفهومی است که قاعدة کنترل کننده محسوس-ساختن است (Heidegger, 1997, pp. 67-68).

هایدگر بحث خود پیرامون تصویر و به طور اخص تصویر به معنای «به طور کلی» را که نوعی محسوس-ساختن بود، با اشاره به (A140/B179) به پایان می‌برد که در آن کانت، «بازنمایی تخیل را مسئول آماده‌سازی تصویر برای مفهوم ذیل شاکله معرفی می‌کند».^۱ همچنین هایدگر به نکته‌ای اشاره می‌کند که این‌بار اهمیت تصویر را در ارتباط با شاکله‌سازی نشان می‌دهد. از نظر او، شاکلهً متمايز از سخن‌های تصویر است، اما شاکله-تصویر به منزله زمان محض، جوهر ویژه خود را دارد. شاکله از آنجا که حسی‌سازی مفهوم است، نه تصویر به معنای اول است و نه به معنای دوم آن است؛ به همین جهت او آن را «شاکله-تصویر» می‌نامد (Heidegger, 1997, p. 68). شاکله-تصویر، تصویری از مفاهیم (فاهمه) ارائه نمی‌دهد، بلکه به موازنه شهود تخیلی یا حس کردن مفهوم در کانت، از شروط ایجاد افق زمان است که موجودات در آن پدیدار می‌شود. شاکله-تصویر، پیش‌تصویر یا شبه‌تصویری است که زمان به منزله امر نامتاهی به عنوان افق فهم هستنده‌ها را فراهم می‌کند. در خواشن هایدگر، شاکله-تصویر یک نقش قوام‌بخش دارد. شاکله-تصویر به منزله زمان محض، تعیین استعلایی است و از این جنبه، با آیده محض ارتباط دارد.

از نظر هایدگر، به طور خلاصه برای اینکه یک پدیدار ظاهر شود سه سخن تصویر ساخته می‌شود. نمای ظاهر ممکن چیزی در افق، به عنوان تصویر بی‌واسطه و شهود آن (منظر ظاهری) دریافت می‌شود. سپس کپی آن مانند گرفتن قالب صورت مرده، و هله‌دیگر ظهور آن صورتک مرگ است که توأمان با حفظ آن نمای ظاهری ممکن، با ظهور پدیدار یا چیزی به طور کلی ارتباط دارد. بازشناسی چیزی به طور کلی،

۱. «من این بازنمایی روند عمومی تخیل را که مفهومی را همراه با تصویرش به دست می‌دهد، شاکله این مفهوم می‌نامم» (کانت، ۱۳۹۵، ص ۲۳۵).

2. schema-image (das schma-bild)

در دامنه ظهر فی نفسه ممکن صورت می‌گیرد تا جایی که به حسّی کردن مفهوم راه می‌دهد. توأمان با آن، حس کردن مفهوم به صورت بازنمایی به سطح شهود آورده می‌شود. در حین اینکه هستنده پدیدار و شناخته می‌شود تعیین هستی شناختی خود را در افق زمان یافته است. خوانش هایدگر با از بین بردن تمایز مقوله‌ها و شاکله‌های است که شروط مخصوص یا قواعد زمانی شکل‌گیری پدیدارها و روابط آنها را ممکن می‌کند. شاکله - تصویر، با تکیه به دو بعد حسّی و مفهومی، وجود پدیدارها و رابطه آنها را در افق زمان پیش‌بینی می‌کند. از آنجاکه در نظر هایدگر، تصاویر ادراک و شناخت، ذهنی نیست، می‌توان نتیجه گرفت که تخیل کردن، نمایش روابط دازین در حالت تصویری است. دازین، متاظر با کنش‌ها و عمل‌هایی که تخیل کانتی، انجام می‌دهد، اجرای این روابط تصویری را به عهده می‌گیرد. در شاکله - تصویر، حس کردن به منزله چیزی (مفهوم چیز) یا دیدن به مثابه چیزی دیگر (نماد)، رقم می‌خورد. در نمونه‌ آخری، می‌توان از آن ابعادی معناساز برای این روابط تصویری (به معنای ظهر چیزی و دیدن به منزله چیزی دیگر) استخراج کرد. از این رو، بازنمایی در اینجا نه به معنای انعکاس که پیشاپیش افکنده بودن یا آماده برای پذیرش رابطه با دیگران بودن، معنا می‌دهد. بدین ترتیب و بنا به گفته هایدگر، «بازنمایی» به شکل اصلی کلمه به معنای فُ-اشتیلن، یعنی ارتباط پیشینی خود با خود، پیشاپیش افکنده بودن خود رویاروی خود در باره انسان، به منزله نوعی که متعلق به هستی است (Hefler, 1996, p. 2).

۳. تحلیل و نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب ارائه شده، بازنمایی در آثار پیشانقدی بازنمایی‌های احساسات و قوه صورت‌بخش / سازنده است. همان‌طور که کانت در دو اثر پیشانقدی مدل نظر، بیان می‌کند، بازنمایی‌های حسّی که حاصل دریافت اندام‌های حسگانی است، تنها در صورتی منجر به شناخت می‌شود که تحت عملکرد قدرت صورت‌بخش قرار گیرد. این قوه، بازنمایی‌ها را به نحو خودانگیخته در سطح حسّی تولید می‌کند و محصول آن تصویر است. این تصاویر به ابژه تجربه وابسته هستند، اما همواره رونوشت منفعل از آن نیستند.

در آثار دوره نقدی که صورت نمایش، صورت تصویری داده شدن تأثرات (دارشتلونگ) از طرف شهود و بازنمایی به معنای حسّی‌سازی مفهوم با درک شهودی مفهوم صورت می‌گیرد. قدرت تخیل ترکیب‌هایی را در این خصوص انجام می‌دهد. ساخت تصاویر که بهوسیله عملکرد ترکیبی تخیل در سه حالت دریافت، بازتولیدی و بازشناسی انجام می‌شود، صرفاً ماهیتی تجربی ندارد. بنا به تعبیر هایدگر، عملکرد ترکیبی تخیل یا همان استغلالی ذهن انسان، هم شهود و هم حسّی‌سازی مفاهیم را ممکن می

سازد. کانت تنها یکی از ترکیب‌ها، یعنی بازتولیدگر را به طور ویژه به تختیل اختصاص داده یا آنرا این‌گونه شناسایی می‌کند، اما هایدگر با اتکا به نحوه شکل‌گیری انواع تصویر در درس‌گفتارهای مابعدالطیعه نشان می‌دهد که سه نوع تصویر وجود دارد که می‌تواند هم ارز ترکیب‌های سه‌گانه تختیل باشد. ترکیب پیشین (بازشناسی) مقدم بر دریافت و بازتولید صورت می‌گیرد، یعنی ابتدا باید درکی از دامنه ظهور ممکن چیزها در سوژه وجود داشته باشد تا بتواند نمای ممکن آن چیز را دریافت کند.

توالی بخشی در تطابق با ترکیب دریافت در تختیل است که سازنده تصویری معطوف به اکنون است، اما این ترکیب با عمل «ترکیب بازتولیدی» است که از فانی بودن این اکنون‌ها جلوگیری می‌کند و به آنها قوام می‌بخشد. این امر با درک ما از تعین‌های مکان‌مند حواس بیرونی، حالت‌ها و احساس‌ها همراه می‌شود. این عمل ترکیبی تختیل سازنده تصویری است که از حیث زمانی معطوف به گذشته است. با حفظ دریافت‌های کنونی، پیوندی میان این اکنون با اکنون گذشته شکل می‌گیرد و این پیوند سبب بقای اکنون می‌شود. در نهایت، تختیل با سومین عمل ترکیبی خود، که «ترکیب بازشناسی» نام دارد، عامل انتظار پیشین و سازنده تصویری است که خود معطوف به آینده است. تصویر به طور کلی، پدیداری است در ارتباط با شاکله-تصویر و مفاهیم. تختیل، قادر است تصاویری تولید کنند که نسخه یا کپی از آن پیش‌تر وجود نداشته است. با ویژگی پیش‌نگری این کار اتفاق می‌افتد. از این‌رو، هایدگر در پی ارتباط تصویر و زمان به آینده یا پیش‌نگری پیشتر توجه می‌کند. شاکله ممحض شبه تصویر است و عاری از شباهت و مبنای روابط هستی‌شناختی است. در نتیجه این تحقیق، می‌توان گفت که آینده بازشناسی است و آینده ممحض نزد هایدگر بنا به پیش‌روی این تحقیق بر اساس شاکله ممحض (روابط ممحض) استوار می‌شود که به آن شاکله - تصویر (زمان ممحض) می‌گوید. بنابراین، تصویرهای تختیل دیگر به رونوشت‌برداری از واقعیت یا تصویرسازی از چیزی غایب متعلق نیست، بلکه ساخت و فهم واقعیت از آن ناشی می‌شود.

شاکله تختیل استعلایی همان مبنای پیوسته تجربه-اندیشه، یا حسن-فهم توأم‌انی است که به ممحض انجام عمل و کاربست چیزها، فهم مستر در حین عمل راضمانت می‌کند. بنیاد مشترک عمل - فهم یا تجربه / عمل- اندیشه، را فراهم می‌کند. شاکله با تکیه به دو بُعد حسّی و مقولی وجود پدیدارها، رابطه آنها را در افق زمان ممکن می‌کند. شاکله استعلایی فاهمه، زمان ممحض است که مبنای فعل ما می‌شود، با تحقق آن فعل و فهم توأم را انجام می‌دهیم. با فعلی که انجام می‌دهیم، تصویری برای اکنون می‌سازیم و تصاویر امکان‌های افکنده را پشت سر می‌گذاریم. در نتیجه، نقطه تقاطع تمام مباحث بدین صورت طرح می‌شود که سه ترکیب کاتئی با قابلیت صورت‌بخشی به فرم‌ها و تصویرها بر اساس شاکله- تصویر (زمان ممحض) با سه زمان اکنون، گذشته و آینده همراه است. شاکله - تصویر زمان ممحض است. افق زمان بر اساس زمان ممحض تعین‌بخشی هستی‌شناختی فرم‌های اگزیستانس را

قوام می‌بخشد. فرم‌های اگزیستانس با روابط زمانی دازین و روابط با خود و دیگران در افق زمان درک می‌شود. دازین، داده‌های حسّی را منفعل دریافت نمی‌کند. شهودپذیری یعنی با اعمالی چون تخيّل کانتی بر اساس تصویرها و روابطی که تصویری به نظر می‌رسند، درک و عمل می‌کند. این روابط را اجرا می‌کند و تصویرهایی می‌سازد. از این‌رو، تخيّل نزد هایدگر به معنای نمایش روابط و اجرای آن در حالتی تصویری است. منظور از این روابط تصویری، پدیدار کردن به صورت دیدن چیزی با اجرای روابط و دیدن به منزله چیزی دیگر در اجرای روابط، است. همین نحوه عمل و اجراست که تصویری از ظاهر شدن یا پدیدارشدن را به دست می‌دهد. روابطی که درک کردن پدیدارها به منزله چیزی و دیدن به منزله چیزی دیگر، را رقم می‌زند و تصویر آنها را می‌سازد.

نتیجه‌ای که از ماهیت تطبیقی این تحقیق برمی‌آید اینکه در نظر کانت، صورت داده شدن، صورت نمایش تصویری، بازنمایی و صورت بازنمایی قوه صورت‌بخش/ سازنده تخيّل است که در شکل‌گیری تصویرها نقش مهمی دارد؛ در حالی که به نظر هایدگر، به واسطه اجرای روابط تصویری درک کردن به مثابه چیزی یا دیدن به منزله چیزی دیگر رقم می‌خورد. نحوه عمل کردن، وجه ظهور یا پدیدارشدن تغییر می‌کند. بدین ترتیب و بنا به گفته او بازنمایی به شکل اصلی کلمه به معنای فُر-اشتِلن^۱ یعنی پیشاپیش قرار گرفتن خود رویاروی خود، درباره انسان؛ یعنی نوعی که با پرسش هستی مواجه است.

فهرست منابع

- آفرین، فریده. (۱۳۹۸). خواش دلوز از عملکردهای تخیل کانتی با توجه به سترهای سه‌گانه تقابت و تکرار. *فصلنامه هستی و شناخت*, ۱(۶)، ۲۶۳-۲۸۹. doi: 10.22096/EK.2020.115641.1177
- عبدالکریمی، بیژن. (۱۳۸۵). شاخصه‌های اصلی تفسیر هایدگر از نقد عقل مخصوص، *فصلنامه پژوهشنامه علوم انسانی*. ۱۰۶-۹۷. ۵۰
- عبدالکریمی، بیژن. (۱۳۹۶). هایدگر و استعلا؛ شرحی بر تفسیر هایدگر از کانت. *تهران: انتشارات ققنوس*. کاپلستون، فردیک چارلز. (۱۳۹۳). *تاریخ فلسفه؛ از ول夫 تا کانت*. (ج ۶، ترجمه: اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر)، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کانت، ایمانوئل. (۱۳۹۵). *نقد عقل مخصوص*، (ترجمه: بهروز نظری). *تهران: انتشارات ققنوس*.
- کورنر، اشتافان. (۱۳۸۹). *فلسفه کانت*، (ترجمه: عزت الله فولادوند). *تهران: انتشارات خوارزمی*.
- مجتبه‌ی، کریم. (۱۳۸۷). *دونس اسکوتوس و کانت به روایت هیدگر*. *تهران: انتشارات سروش*.

References

- Abdolkarimi, B. (1385 AP/2007). *Shakhesehay-I Asly-I Tafsir-I Heidegger az Naghd-i Aghl-I Mahz* [Major Characteristics of Heidegger's interpretation of Critique of Pure Reason]. *Pajoheshnamey-I Olom-i Ensani* [Letter of Humanity Researches], 50, 97-106. Retrieved from: <http://ensani.ir/file/download/article/20110129141822-198.pdf>. [In persain]
- Abdolkarimi, B. (1396 AP/2017). *Heidegger VA Este-la*, [Heidegger and Transcedence]. Tehran: Qoqnoos. [In persain]
- Afarin, F. (1398 AP/2019). *Khanesh-i Deleuze az Amalkarhay-I Takhayol-I kant ba Tavajoh be Santezhay-I seganey-I Tafavot va Tekrar*, [Deleuzs`Reading of Acts of the Kantian Imagination according to Three Syntheses of Difference and Repetition], *Hasti va Shenakht*, [Being and Knowledge], 6 (1), 263-289, Doi: 10.22096/EK.2020.115641.1177 [In persain]
- Copleston, F. (1393 AP/2014). *Tarikhe Falsafeh. Jelde 6. az Volff ta Kant* [A History of Philosophy. from Wolff to Kant. Vol. 6]. (Sa-adat. E. and Bozorgmehr. M. Trans.). Tehran: Elmi –Farhangi Pub. [In persain]
- Dyck, C. w. (2020). Imagination and Association in Kant's Theory of Cognition. *Philpapers*. URL: <https://philpapers.org/rec/dyciaa>, Retrieved from: philarchive paper, (accessed: 2020/8/22).

- Goy, I. (2012). Kant on Formative Power. *Lebenswelt. Aesthetics and Philosophy of Experience*. No. (2). 26-49, doi: <https://doi.org/10.13130/2240-9599/2658>.
- Heidegger, M. (1997). *Kant and the Problem of Metaphysics*, Trans by: Richard Taft, Bloomington, Indiana: Indiana University Press.
- Helfer, M. B. (1996). *The Retreat of Representation: The Concept of Darstellung in German Critical Discourse*. SUNY Press.
- Kant, I. (1395 AP/2016) Naghd-I Aghl-I Mahz [*The Critique of Pure Reason*]. (Nazari. B. Trans.). Tehran: Qoqnoos pub. [In persain]
- Kant, I. (1997). *Lectures on Metaphysics*. Trans and Ed by: Karl Ameriks, Steve Naragon, Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Körner, S. (1389 AP/2010). Falsafe-yi Kant [*Kant*]. (Foladvad. E Trans.). Tehran: Kharazmi. [In persain]
- Lennon, K., (2017). Unpacking the Imaginary Texture of the Real with Kant, Sartre and Merleau-Ponty. *Bulletin d'Analyse Phénoménologique* xiii 2. 34-51, DOI: 10.25518/1782-2041.932.
- Makkreel, R. A. (1999). *Imagination and Interpretation in Kant; the Hermeneutical Import of the Critique of Judgment*, Chicago: The University of Chicago Press.
- Makkreel, R. A. (2001). Kant's Anthropology and the Use and Misuse of the Imagination. In *Kant und die Berliner Aufklärung: Akten des IX. Internationalen Kant-Kongresses*. Volume 1.
- Matherne, S. (2015). Images and Kant's Theory of Perception. *Ergo, an Open Access Journal of Philosophy*. Vol. 2, No. 29. 737-775, doi: <https://doi.org/10.3998/ergo.12405314.0002.029>.
- Mojtahedi, K. (1387 AP/2008). *Dons Scotus va Kant be Ravayat-I Heidegger [Dun Scotus and Kant according to Heidegger's View]*. Tehran: Suroosh. [In persain]
- Nancy, J-L. (2005). *The Ground of the Image*. Trans by: Jeff Fort, USA: Fordham University Press.